

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۰۳)

انهدام چهار مرکز اشاعه فرهنگ در ایران

در آغاز عصر غزنوی غیر از غزنه چهار مرکز دیگر در نواحی مختلف ایران وجود داشت که دانشمندان و مردان بزرگ علم و ادب را به سوی خود جلب میکرد، یکی از این مراکز دستگاه صاحب بن عباد وزیر آل بویه (دیلیمان بود که در اصفهان یادر ری اقامت می‌گزید. دوم دربار شاهان سامانی بود که در بخارا قرار داشت. سوم مقر حکومت شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر در طبرستان. و چهارم بارگاه خوارزمشاهیان مامونی در خیوه. اما در مدت بیست سالی که بین سال ۳۸۷ هجری گذشت، این وضع دگرگون گشت. صاحب بن عباد به سال ۳۸۷ هجری وفات یافت. سلسله سامانی در سال ۳۹۰ هجری منقرض شد. قابوس بن وشمگیر در سال ۴۰۳ هجری بدست جمعی از اشراف که بر ضد او انقلاب کرده بودند به هلاکت رسید، و مأمون ثانی پادشاه خوارزم نیز بدست گروهی از شورشیان کشته شد، و اندکی بعد سلطان محمود غزنوی آن سرزمین را ضمیمه متصرفات خویش ساخت (۴۰۸ هجری) (۱)

۱ - درباره جزئیات فعالیت‌های ادبی هر یک از این مراکز به تاریخ نهضت‌های فکری ایران تألیف نگارنده (جلد دوم) مراجعه شود.

سلطان محمود بافتوح نظامی خود نه تنها مستملکات رقیبان را تصرف کرد ، بلکه دانشمندان و ادیبانی را که در خدمت شاهان دیگر بودند نیز به غزنه آورد باید دانست که گرد آمدن رجال علم و ادب در دربار محمود فقط نتیجه پیروزیهای جنگی وی بوده و ذوق ادبی و خصال پسندیده که خاصیت رقیبان او بود در این امر به هیچ وجه دخالت نداشت .

تعصب عجیب سلطان محمود در تسنن

خلیفه‌ای که در دوران سلطنت سلطان محمود غزنوی در بغداد (مرکز حکومت عباسیان) خلافت میکرد ، القادر باله بود ، که زمان خلافتش سر ناسر دوران پادشاهی محمود را شامل شد . از خلفای دولت فاطمی در مصر دو تن را باید نام برد . یکی ابوعلی المنصور و دیگری الظاهر . ابوعلی المنصور در دوثلث اول سلطنت سلطان محمود حکومت داشت و الظاهر در ثلث آخر ، بطوریکه در تاریخ عتبی آمده است (۱) سلطان محمود خود را ظل اله فی ارضه نیز می خوانده است .

وی به اقتدار معنوی خلیفه بغداد گردن نهاده بود و به تسنن اعتقاد راسخ داشت ، تأیید این موضوع نوشته ابن اثیر است (۲) که سلطان محمود در آخر عمر فرمان داد که اسماعیلیان (باطنیان) را به دار آویزند معتزله را تبعید کنند و کتابهای علمی و فلسفی را بسوزانند . القاب سلطان محمود به نحو کامل از این قرار بوده است : الامیرالسید . الملك المؤید . یمین الدوله و امین الملة .

۱ - تاریخ عتبی طبع قاهره جلد دوم صفحه ۱۷۸ - ۱۷۹

۲ - کامل ابن اثیر در وقایح سال ۴۲۰ هجری

ابوالقاسم محمود بن ناصرالدین ابی منصور سبکتکین ملك الشرق بجانبه القادر
 باله خليفه عباسی در دوران خلافت چهل و يك ساله خود (۴۲۲ - ۳۸۱ هجری)
 در ترویج مذهب اهل سنت و اشاعره کوششها کرد و کتابی در رد عقاید معتزله و
 رافضیان نوشت و لعن و تکفیر این جماعت را در مساجد و محافل مذهبی
 تجویز کرد. همین سیاست کمابیش سبب گردید که محمود غزنوی چون پایگاهی
 در بین مردم نداشت از سیاست خلیفه پیروی کند و با معتزله و شیعیان و
 اسماعیلیان از در مخالفت در آید. استاد دکتر ذبیح‌اله صفا مینویسد (بعضی
 از مورخان و نویسندگان، فرق باطنیه را اعم از اسماعیلیه و قرامطه و غیره را
 متهم به خروج از دین و تظاهر به اسلام برای نابود کردن آن و تجدید رسوم
 مجوس کرده‌اند، اگر این دعوی درست باشد ظهور این مذهب در ایران با
 منظور و مقصودهایی همراه بوده است) (۱) در صورتی که این نظر را مقرون
 به حقیقت بدانیم بیش از پیش علت دشمنی دستگاه خلافت عباسیان و حکومت
 غزنویان به این فرقه‌های مذهبی آشکار میشود. بخصوص همانطوریکه در
 ورق‌های گذشته این تالیف نوشته شد. در دوره سامانیان دیدیم که عده‌یسی از
 شخصیت‌های مهم و مؤثر دولتی و اجتماعی به راه و رسم باطنیان گرویدند و
 داعیان و مبلغان آنها به وسایل کوناگون به تبلیغ آراء خود مشغول بودند، و
 بعدها در اواسط قرن چهارم باغوذ روز افزون آل بویه (دیلیمان) در ایران و
 بغداد، و فاطمیان در مصر. عباسیان بطور کامل موقعیت مذهبی و سیاسی خود
 را در خطر دیدند و بر آن شدند که نه تنها با معتزله، شیعیان و اسماعیلیان اعلان
 جنگ بدهند، بلکه از حکومت غزنویان که پیرو متعصب آنها و دشمن باطنیان

واهل تشیع بود. جانبداری کنند. سلطان محمود پس از طرد مخالفان و شکست قطعی سامانیان، خطبه بنام القادر باله خواند و باین اقدام همبستگی و ارادت خود را به حکومت بغداد نشان داد، پس از آنکه به کسب خلعت و فرمان خلیفه توفیق یافت اجازه داد که روی سکه نام او و خلیفه را نقش کنند. بطور کلی روابط محمود با خلیفه بسیار دوستانه بود، نامه‌ها و رسولان از طرفین رد و بدل میشد و محمود از کشور گشائیها و فتوحات خود در هند و دیگر نقاط خلیفه را آگاه میکرد و خلیفه به افتخار این فتوحات در بغداد جشن میگرفت، رفتار وحشیانه سلطان محمود با اسماعیلیان و قرمطیان نیز بیشتر برای جلب توجه خلیفه بغداد بود، بطوری که در تاریخ مذکور است خلیفه مصر حاکم باله‌العلمای مکتوبی به سلطان محمود یمین الدوله نوشت و او را به بیعت خود دعوت کرد، سلطان محمود پس از دریافت آن نامه آب دهن بر مکتوب او انداخت، و دستور داد آن را در حضور کسی که آورده بود سوختند و دشنام بسیار داد و آن رسول را بیرون کرد. و این داستان را نوشت و برای القادر باله خلیفه عباسی ارسال داشت، چندی بعد نیز موقعی که الحاکم خلیفه فاطمی تا هرتی رسول خود را نزد محمود فرستاد وی نه تنها از پذیرفتن او خودداری کرد بلکه دستور داد که یکی از عمالش در شهر بست گردن او را بزنند.

حرص و آرز شدید سلطان محمود

همانطور که در ورقهای گذشته این تالیف نوشته شد سلطان محمود غزنوی فوق العاده مردی آزمند و حریص بود و تمام جواهرات و ثروت‌هایی را که از راه قتل و غارت از هندوستان و دیگر کشورهای آسیای میانه گرد

آورده بود در گنجینه‌های خود محفوظ می‌داشت و حاضر نبود آن همه غنائم را در راه آسایش عمومی مردم و ایجاد فعالیت‌های تولیدی مصرف کند. میرخواندمورخ معرف قرن نهم هجری نوشته است: سلطان محمود دو روز قبل از مرگ فرمان داد تمام خزائن و گنجینه‌های سلطنتی و درم و دینارهای طلا و جواهراتی را که در دوران پادشاهی گرد آورده بود در برابر او بگسترانند و بی‌پس از آنکه به جواهرات و سنگهای گرانبها و رنگارنگ نگریست. اشک حسرت ریخت و با آنکه میدانست به زودی با علائق جهان وداع خواهد کرد دیناری از آن مال را نبخشید، بلکه دستور داد بار دیگر جواهرات را به محل نخستین برگردانیدند.

حرص و آز محمود در جمع کردن مال بعدی بود که ثروتمندان از او امان نداشتند و گاه برای دست یافتن به زر و سیم و جواهرات دولت‌مندان، آنان را به بی‌دینی و (بد دینی) متهم میکرد. چنانکه در اواخر عمر شنید که در نیشابور مردی ثروت فراوان دارد، وی را بحضور خود طلبید و به او گفت: شنیده‌ام (قرمطی شده‌یی) آن مرد که از علت احضار خود باخبر بود به محمود گفت: قرمطی نیستم بلکه گناهانم آنست که ثروت فراوان دارم، هر چه دارم از من بگیر و بدنامم مکن. محمود نیز چنین کرد، و پس از ضبط تمام دارائی او صفای ایمانش را تصدیق نمود (۱) علما و صاحب نظران آن روزگار به روش محمود بدیده نفرت می‌نگریستند. چنانکه دیدیم به غیر از شعرای متملق و مال دوست، اهل علم را رغبت به دیدار او نبود (۲) و حتی الامکان از نزدیک شدن

۱ - تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور ادوارد براون از فردوسی تا سعدی ترجمه فتح‌الله مجتبائی

صفحه ۱۷۳ - ۲ - تاریخ احتمالی ایران تألیف مرتضی راوندی جلد دوم صفحه ۱۴۱

به دستگاه جابرانه وی سخت اجتناب داشتند .

مرک محمود یا زنگ خطر سقوط غزنویان

در سال ۴۲۱ هجری با در نظر گرفتن جمیع جوانب چنان بنظر میرسید که سلطان محمود غزنوی فاتح ، به زودی تمام فلات ایران به انضمام شمال غربی هندوستان را تحت لوای مقتدرانه خویش در خواهد آورد و به اقدامات توسعه طلبانه خود در جمع مال و جواهر خواهد افزود، ولی ناگهان در روز پنج شنبه ۲۳ ربیع الثانی سال ۴۲۱ هجری در غزنه دارفانی را بدرود گفت (۱) و با مرگ او چنانکه خواهیم دید زنگ خطر سقوط دولت غزنویان نواخته شد .

حکومت کم دوام و روبه زوال مسعود غزنوی

بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی، فرزندش محمد که ولیعهد پدر بود به تخت نشست فرزند دیگر او مسعود در هنگام فوت پدر در اصفهان بود، ضعف اجتماعی شیوه حکومتی که محمود تاسیس کرده بود پس از مرگ وی به زودی آشکار شد .

سلطان محمود قبل از مرگ پسر خود محمد را که مردی ضعیف النفس بود بجاننشینی خود برگزید، ولی سران سپاه به مسعود پسر دیگر وی گرویدند و محمدر را دستگیر ساخته او را کور کردند . بدین ترتیب مسعود که در نتیجه مبارزه

۱ - تاریخ بیهقی صفحه ۱۲ - زین الاخبار گردیزی صفحه ۹۲ - تاریخ سیستان

بامدعی دیگر تاج و تخت یعنی برادر خود محمد به سلطنت رسید تابع بخشی از سران لشگری و ماموران درباری بود که و برادر رسیدن به تاج و تخت یاری کرده بودند. مسعود که دوران جوانی را در ناز و نعمت و عیاشی گذرانده بود، پس از رسیدن به مقام سلطنت نیز بیشتر به زندگی حرمسرا و باده گساری مشغول شد و به امور دولتی کمتر رسیدگی میکرد. قدرت در پایتخت و شهرستانها عملاً بدست ماموران بی استعداد ولی حریص افتاد. چیزی نگذشت که دستگاه رشوه خواری و خود فروش اداری غزنوی نفوذ فاسدکننده خویش را در جریان زندگی مردم ایران ظاهر ساخت و در واقع همان‌طور که پیش بینی میشد دولت غزنوی را به سوی پرتگاه انقراض و ورشکستگی کشانید. اگر بخواهیم از میزان خود کامی و زورگوئی و بی قانونی که از ویژگیهای دوران سلطنت کم دوام و روبه زوال سلطان مسعود غزنوی بود اطلاع حاصل کنیم، باید به اوضاع خراسان در آن دوره که مهمترین ایالت امپراطوری پوشالی دولت غزنویان بود نظری افکنیم. در آن زمان حاکم آن سامان مردی بنام ابو الفضل سوری بود، ابو الفضل بیهقی خصوصیات اخلاقی این حاکم و عواقب اقدامات او را چنین نقل می‌کند:

(سوری مردی متهور و ظالم بود، چون دست او را گشاده کردند بر خراسان اعیان و روسا بر کند و مال‌های بی اندازه ستند و آسیب ستم او به ضعف رسید، و از آنچه ستده بود ازده درم پنج سلطان را بداد و آن اعیان، مستاصل شدند و نامه‌ها نوشتند و بماوراء النهر و رسولان فرستادند و باعیان ترکان بنالیدند، تا ایشان را اغراء کردند، ترکمانان را وضعفا نیز به ایزد عزذکره حال خویش را برداشتند و منهیان را زهره نبود که حال سوری را براستی ابها کردند و امیر رضی‌اله عنه، سخن کس بزودی نمیشنود و بدان هدیه‌های به افراط وی مینگریست تا خراسان بحقیقت در سر ظلم و دراز دستی وی شد.) (۱) دلیلی نداریم بگوئیم که در سایر بخشهای کشور غزنویان وضع بهتر از این بوده است با این ترتیب

سلطان مسعود غزنوی مانند پدر خود محمود، بمال و منال حرص و آرزو داشت تا جائی که بگفته بیهقی برای دست یافتن به (زر نقد، جامه و جواهر) و دیگر چیز های امیر محمد بحاجب خود بکتکین مساموریت داد و از حدود ادب و نزاکت خارج شد. چنانکه بیهقی نوشته است: (... امیر را برانندند و سواری سیصد و کوتوال قله کوه تیز با پیاده سیصد تمام سلاح با او، و نشانند حرما را در عماربها و حاشیت را بر استران و خران و بسیار نامردی رفت در معنی تفتیش، و زنت گفتندی و جای آن بود که علی ای حال فرزند محمود بود) همچنین مسعود دستور میدهد که تمام پول‌هایی را که امیر محمد در دوران کوتاه سلطنت خود بعنوان صله به اشخاص مختلف داده باز گیرند و تحویل خزانه دهند و این کار را علی رغم مصلحت خود انجام داد و هر چه را وی بشعرا، لشگریان و نوازندگان دهل و نقاره و غیره داده بود گرفتند و بخزانه مسعود تحویل دادند. رنجش و خشم و غضب او معمولا با فرستادن چند یا چندین دینار بخزانه تبدیل بلطف و عطاوت میشد، فرمانداران و رجال مملکت چون میدانستند که دولت غزنویان بمصالح ملک و ملت و سعادت توده مردم توجهی ندارد، و تنها راه جلب توجه و محبت سلطان تسلیم پول است، خواه ناخواه بمردم فشار می‌آوردند تا از چپاول طبقات مظلوم و بی‌پناه مالی گرد آورند و سهمی از آن را بخزانه سلطان تحویل دهند تا او بتواند با خیال راحت پول‌هایی را که با وسایل نامشروع از توده مردم گرفته اند در راه عیش و عشرت صرف کند و بشاعران و درباریان متملق بدهد. در تاریخ بیهقی یاد شده است که مسعود از مردم بی‌نواهی آمل انتظارات مالی نامشروعی داشت که مردم از پرداخت آن عاجز بودند، تا جائیکه وزیر او خطاب بسطان گفت: (این نواحی بکنند و بسوزند و بسیار بدنامی حاصل آید سه هزار درم نیابند اینست بزرگ جرمی اگر همه خراسان زیر و زبر کنند، این زرو جامه بحاصل نیاید اما سلطان شراب میخورد و از سر نعمت و مال و خزائن خویش این سخن گفته است.) (بقیه در شماره آینده)